

چکامه‌های بلندجاهلی

معلقات سبع

دکتر محمود شکیب



سرشناسه: شکیب، محمود، گردآورنده، مترجم
عنوان و نام پدیدآور: چکامه های بلند جاهلی همراه با ترجمه و شرح لغات و موارد دشوار / به اهتمام محمود
شکیب مشخصات نشر: تهران: پایا 1396 ، .
مشخصات ظاهری: [7' 253] ص.
شابک 978-964-6748-10-1: 000521 رزبال
وضعیت فهرست نویسی: فایا) چاپ دوم)
یادداشت: عربی - فارسی
عنوان روی جلد: چکامه های بلند جاهلی ترجمه و شرح مشکلات معلقات سبعة
موضوع: شعر عربی -- پیش از اسلام -- ترجمه شده به فارسی
موضوع: Arabic poetry -- To 622 -- Translations into Persian
رده بندی کنگره: 6062PJA/م6ش8 6931
رده بندی دیویی: 892/7104308
شماره کتابشناسی ملی: 87-194 م
اطلاعات رکورد کتابشناسی: فایا



نشرت پایا

چکامه های بلند جاهلی

دکتر محمود شکیب



طراح جلد: سید علی موسوی

چاپ دوم، ۱۴۰۰

قیمت: ۶۰۰۰۰ تومان

چاپ و صحافی: ناژو

نشانی: تهران، میدان فاطمی، خیابان جویبار، کوچه نور بخش، پلاک ۳۳

تلفن: ۸۸۹۳۰۰۴۸ - ۸۸۹۳۰۰۴۶

www.nashrepaya.ir

حق چاپ محفوظ و متعلق به ناشر است.

فهرست

۵	پیشگفتار
۱۱	چکامهٔ نخست
۴۹	چکامهٔ دوم
۹۳	چکامهٔ سوم
۱۱۹	چکامهٔ چهارم
۱۵۷	چکامهٔ پنجم
۱۹۵	چکامهٔ ششم
۲۲۷	چکامهٔ هفتم
۲۵۹	فهرست منابع

پیشگفتار

شعر دوره جاهلی با همه کشمکشها و اختلافاتی که درباره میزان صحت و سقم آن وجود داشته و دارد، یکی از مهمترین مباحث ادبیات عربی است. هنوز سندی موثق‌تر از دواوین جاهلی برای دستیابی به اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی و تاریخی و ادبی آن دوره به دست نیامده است. شعر و ادب جاهلی همچنین برای محققان در ریشه‌شناسی زبان عربی، و دیگر زبانهایی که به نحوی با زبان عربی مجاورت و قرابت داشته‌اند، منبعی مهم و قابل اعتماد است. به لحاظ قرآن پژوهی و تحقیق در واژه‌های آن، به ویژه واژه‌های «غریب»، نیز اهمیت آن غیرقابل انکار است. و بی‌گمان گل سرسبد و نگین درخشان ادبیات جاهلی «معلقات» یا چکامه‌های بلند به‌جای مانده از آن دوران است که از دیرباز پیشوایان زبان و ادب به تصحیح و تخریج و شرح و تبیین آنها پرداخته‌اند و در میان آثار ادبی شاید کمتر اثری یافت شود که تا این اندازه مورد نقد و تحلیل قرار گرفته باشد.

در تعداد «معلقات» اختلاف وجود دارد. «ابن‌الأنباری» (د ۳۲۸ ق / ۹۳۹ م) و «زوزنی» (د ۴۸۶ ق / ۱۰۹۳ م) تعداد معلقات را هفت قصیده ذکر کرده‌اند و سراینندگان آنها را «امراء القیس»، «طرفه‌بن‌العبد»، «زهیربن‌ابی‌سلمی»، «لبید»، «عمروبن‌کلثوم»، «عنتره‌بن‌شداد» و «حارث‌بن‌حلّزه» درج کرده‌اند.

«ابن‌نحّاس» (د ۳۳۸ ق / ۹۴۹ م)، «أعشی» و «نابغه» را از آن سراینندگان دانسته و دو قصیده از قصاید آنان را با مطالع زیر بر معلقات افزوده است:

الف: وَدَّعْ هُرَيْرَةَ، إِنَّ الرِّكَبَ مُرْتَجِلٌ وَهَلْ تُطِيقُ وَدَاعَا، أَيُّهَا الرَّجُلُ
ب: يَا دَاؤَ مَيَّةَ بِالْعَلْيَاءِ فَالْسَّنَدِ أَقْوَوْتُ وَطَالَ عَلَيْهَا سَالِفُ الْأَبْدِ

«خطیب تبریزی» (د ۵۰۲ ق / ۹۳۹ م) با افزودن قصیده‌ای از عبید بن الأبرص با مطلع:

أَقْرَمِ مِنْ أَهْلِهِ مَلْحُوبٌ فَالْقَطِيبِيُّ فَالْمَاتُ فَالذُّنُوبُ

معلقات را به ده رسانیده و شرح معروفی با عنوان: «شرح القصائد العشر» بر آنها نوشته است. از دیگر سوی «ابوزید قرشی» (د ۱۷۰ ق / ۷۸۶ م) - که به لحاظ زمانی اقدم از همه ایشان است - در کتاب «جمهرة اشعار العرب» به جای معلقه «حارث بن حلزة» قصیده‌ای از «نابغه ذبیانی» را با مطلع:

عُوجُوا فَحَيُّوا لِنَعْمِ دَمْنَةِ الدَّارِ مَاذَا تُحَيُّونَ مِنْ نُؤْيٍ وَأَحْجَارِ

و قصیده‌ای از «أعشى» را با مطلع:

مَا بُكِّئَ الكَبِيرُ بِالْأَطْلَالِ وَ سَوَّالِي، وَ مَا تَرُدُّ سَوَّالِي؟

آورده است.

معلقات را به نامهای گوناگون نامیده‌اند از جمله: «معلقات»، «السبع الطوال»^۱ «المذهبات»^۲ (بنا بر این فرض که آنها را با آب زر می‌نوشته‌اند)، «سموط»^۳ (جمع سمط به معنای گردن‌بند)، «القصائد المشهورة»^۴، «المشهورات»^۵، «السبعيات»^۶ و «السبع

۱ - عقد الفريد: ۲۶۹/۵؛ مقدمه ابن خلدون: ۵۸۱.

۲ - معجم الأدباء: ۲۶۶/۱۰؛ نزهة الألباء: ۲۳.

۳ - عقد الفريد: همانجا؛ العمدة: ۹۶/۱.

۴ - عمدة: همانجا.

۵ - شرح القصائد المشهورات ابن نحاس: ۱۲۵/۲.

۶ - اعجاز القرآن باقلاني: ۱۳۰.

الجاهلیات»^۱.

در اینکه چرا به این قصاید معلقات گفته شده کسانی چون «ابن عبد ربه»^۲ (د۳۲۸ق/۹۳۹م)، «ابن رشیق»^۳ (د۴۶۳ق/۱۰۷۰م)، «ابن خلدون»^۴ (د۸۰۸ق/۱۴۰۵م) و «بغدادی»^۵ (د۱۰۹۳ق/۱۶۸۲م) نوشته‌اند که این قصاید را به خاطر اهمیت‌شان بر پارچه‌هایی از جنس کتان قبطی می‌نوشتند و به دیوارهای کعبه می‌آویختند. و از متأخران نیز کسانی چون جرجی زیدان در «تاریخ آداب اللغة العربیة»، حنّامر در کتاب «النابعة الذبیانی»، ناصر الدین الاسد در «مصادر الشعر الجاهلی»، احمد حسن الزیات در «تاریخ الادب العربی» و د. بدوی طبانة در «معلقات العرب» این قول را بی وجه ندانسته‌اند.

ولی این نظر را ابن نحاس (د۳۳۸ق/۹۴۹م) که معاصر ابن عبد ربه می‌باشد مردود دانسته و یادآور شده است که حماد روایه (د۱۵۵ق/۷۷۱م) این قصاید را در آغاز دوره عباسی گرد آورده و آنها را معلقات نامیده است، و اینکه می‌گویند این قصاید بر کعبه آویخته می‌شده‌اند پایه و اساسی ندارد.^۶

حقیقت این است که ناقدان در باب تعلیق معلقات تشکیک بسیار نموده‌اند و پرسش‌هایی را مطرح کرده‌اند، از جمله اینکه: چرا ادیبان بزرگ و پرآوازه‌ای چون جاحظ، مبرد، ابوزید قرشی و ابوالفرج اصفهانی که در آثار خود به نوعی به این قصاید پرداخته‌اند، سخنی از تعلیق به میان نیاورده‌اند؟ چرا شارحان مشهور این چکامه‌ها، یعنی ابن‌الأنباری، زوزنی، و تبریزی این قصاید را معلقات نامیده‌اند؟ چرا مورخان مکه و سیره نویسان متقدم اشارتی به این امر نکرده‌اند؟ شعر جاهلی را بالغ بر پانزده هزار بیت برآورد کرده‌اند، با علم به اینکه شعر خوب در

۱ - شرح القصائد السبع الطوال الجاهلیات ابن‌الأنباری .

۲ - عقد الفرید: همانجا.

۳ - عمدة: همانجا.

۴ - مقدمه: همانجا.

۵ - خزانة الادب: ۶۱/۱.

۶ - معجم‌الادباء: همانجا؛ نزهة الالباء: همانجا.

میان آنها کم نیست، چرا تنها این قصاید بر دیوارهای کعبه آویخته می شده‌اند؟ حکمها چه کسانی بودند و چگونه انتخاب می شدند؟ و سرانجام، فرزندان متکبر بادیه چگونه حاضر می شدند امری را که شرف قبیله به آن بستگی داشت و بیش از هر چیزی نسبت بدان غیرت می‌ورزیدند به حکمیت دیگری واگذارند و تسلیم حکمی شوند که بی طرفی صادر کننده و یا صادر کنندگان آن به هیچ روی محرز نبود؟

باتوجه به نکته‌ها و خرده‌هایی که به پاره‌ای از آنها اشاره رفت، خاور شناسان به استثنای کسانی چون رایسکه، سر دبلیو جونز و دوساسی، و گروهی از ادب پژوهان معاصر عربی زبان چون مصطفی صادق الرافعی در کتاب تاریخ آداب العرب، دکتر شوقی ضیف در کتاب العصر الجاهلی، و دکتر احمد الحوفی در کتاب الحیاة العربیة مسئله تعلیق را پذیرفتنی ندانسته‌اند.

در این میان، پاره‌ای هم کوشیده‌اند که از لفظ «معلقات» معنایی غیر از معنای متداول آن ارائه دهند. چنانکه آلوارد محتمل دانسته است که مراد از تعلیق به هم بر بستن و گرد آوردن باشد. او عَلَّقَ را به معنای رَبَط دانسته است. ابیاتی که يك وزن داشته باشند و قافیه آنها هماهنگ باشد و به لحاظ سبک و موضوع بتوان میان آنها ارتباطی برقرار کرد چه بسا که راویان شعر را بفریید و آنها ابیاتی چند را (که سرودهٔ بیش از يك سراینده باشد) به يك نفر نسبت دهند و از آن سروده‌ها چکامه‌ای بلند فراهم آورند. بر این فرض معلقات یعنی ابیاتی که به لحاظ وزن و قافیه و موضوع و شکل خارجی به هم بر بسته و مرتب‌تند.

و برخی معلقه را مشتق از عَلَق به معنی هرچیز نفیس و ارزشمند دانسته‌اند، چیزی که انسان به آن تعلق خاطر دارد و آنرا گرامی می‌دارد و در جایی خاص می‌نهد و یا می‌آویزد. با گذشت زمان، بنابراین معنای حقیقی کلمه به فراموشی سپرده شده و معنای تبعی آن - که آویختن باشد - متداول گردیده است. و افسانهٔ آویخته شدن معلقات بر دیوارهای کعبه بدین گونه پدید آمده است.^۱

چند یادآوری

(I) در صحت و اصالت شعر جاهلی - که معلقات را هم طبعاً دربرمی‌گیرد - نیز اختلاف کرده‌اند. همچنانکه در (II) شماره و ترتیب ابیات و (III) اختلاف قرائات نیز نظرهای متفاوتی وجود دارد. در مورد نخست خواننده را ارجاع می‌دهم به بحث سودمندی که دکتر شوقی ضیف با عنوان «قضیه الاتحالی» در کتاب «العصر الجاهلی» آورده است.^۱ در مورد دوم لازم به یادآوری است که چون در این ترجمه جنبه آموزشی مد نظر بوده است از این روی ترتیب و شماره ابیات هماهنگ با کتاب The Seven Poems نوشته F.E. Johnson انتخاب شده تا علاقه‌مندان و دانشجویان رشته زبان و ادبیات عربی بتوانند این اشعار را به هر سه زبان مورد مطالعه قرار دهند، هرچند این امر بدان معنا نیست که ترجمه فارسی ابیات با ترجمه انگلیسی آنها در همه موارد همخوانی و هماهنگی کامل دارد. یادآوری این نکته نیز در اینجا لازم است که اختلاف راویان در ضبط کلمات، مصاربع و ابیات در پی افزوده‌های هر صفحه نشان داده شده است. از سوی دیگر، کلمات دشوار و یا مهجور ابیات، به ملاحظه هدف تعلیمی این اثر، به زبان عربی معنا شده‌اند. و کوشش شده است که ترجمه فارسی ابیات تا آنجا که ممکن است از متن عربی دور نباشد. از درآمیختگی ترجمه به شرح، تا آنجا که ممکن می‌نمود، پرهیز شده است و افزایش‌های عمده و محسوس در افزایش نما [] قرار گرفته تا دانشجویان در مطالعات تطبیقی خود و در ربط دادن مفردات و معادل‌های لفظی به یکدیگر با دشواری کمتری روبرو شوند.

چکامه‌ها را هم اکنون با ویراست دوم آن در دست دارید با سپاس از همکاریهای مدیریت محترم انتشارات پایا و کادر فنی آن نهاد فرهنگی.

۱ - این کتاب به وسیله آقای علیرضا قره‌گوزلو به فارسی در آمده و دوستداران فارسی زبان ادب عربی می‌توانند به آنجا مراجعه کنند.

چکامهٔ نخست

امراء القیس بن حجر الکندی شاعر بلندآوازهٔ دورهٔ جاهلی گویا در اوایل سدهٔ ششم میلادی زاده شد و میان سالهای ۵۳۰ تا ۵۴۰ میلادی درگذشت. پدرش، حجر بن حارث، که از اشراف قبیلهٔ کنده بود بر بنی اسد امارت داشت و مادرش به بزرگان قبیلهٔ تغلب نسب می‌برد.

امراء القیس زندگی را به شادخواری و خوشگذرانی و شکار و سرگرمی‌های جاهلی سپری کرد و چون پدرش کشته شد بیهوده به خونخواهی او برخاست و به جستجوی ملک از دست رفته برآمد.

او را دیوان کوچکی است که به سال ۱۸۳۷ میلادی برای نخستین بار به کوشش De Slane در پاریس چاپ شده. مشهورترین قصاید او سه قصیده است یکی همین معلقه و دیگر لامیه‌ای است با مطلع:

الأعم صباحا أيها الظل البالي وهل يعمن من كان في العصر الخالي

و بایه‌ای که با مطلع زیر آغاز می‌شود:

خيلبي مزابي على أم جندب لتقضي لبانات الفؤاد المعذب

در معلقه‌اش که لامیه‌ای است در بحر طویل سخن از سرگرمی‌ها، دلدادگی‌ها و ماجراجویی‌های اوست و وصف شب و اسب و شکار و باران ...

- ١- قفا نَبِكْ مِنْ ذِكْرِي حَيْبٍ وَ مَنْزِلِ بِسِقْطِ اللَّوَى بَيْنَ الدَّخُولِ فَحَوْمَلِ
٢- فَتَوَضَّحَ فَالْمِقْرَاءِ لَمْ يَعْفُ رَسْمُهَا لِمَا نَسَجَتْهَا مِنْ جَنُوبٍ وَ شَمَّالٍ^١

فا: فعل أمر جوابه نبك. واختلف في ألف قفا. فقيل هو خطاب لمثني حقيقي وقيل بل خاطب واحدا وأخرج الكلام مخرج الخطاب مع الإثنتين، لأن العرب تخاطب الواحد أحيانا بخطاب الإثنتين، وقيل أراد الشاعر قفن على جهة التأكيد فأبدل الألف من النون، لأن هذه النون تقلب ألفا في حال الوقف فحمل الوصل على الوقف.

السقط: منقطع الرمل. اللوى: حيث يلتوى ويرق. الدخول و حومل و توضح و مقراءة: مواضع، و سقط اللوى وقع بين هذه المواضع.

لم يعف رسمها: لم يمح أثرها. الرسم ما لصق بالأرض من آثار الدار مثل البعر و الزماد و غيرها. نسج الريحين: إختلافهما و هبوبهما عليها و ستر إحديهما إياها بالتراب و كشف الأخرى التراب عنها. و في الشَّمَّال ست لغات: الشَّمَّال و الشَّمَّال و الشَّامَل و الشَّمُول و الشَّمَل و الشَّمَل و كلها بمعنى ريح الشمال.^٢

دوستان اندکی درنگ کنيد تا به ياد يار و جاينگاه او در ريگزاران ميان «دخول» و «حومل» و «توضح» و «مقراءة» كه نشانه هايشان باوزش بادهای نيمروزين (جنوبی) و اباخترين (شمالی) از ميان نرفته لختی بگرييم.

- ٣- تَرَى بَعَرَ الْأَرَامِ فِي عَرَصَاتِهَا وَقِبَعَانِهَا كَأَنَّهَا حَبٌّ فَلْفُلٍ^٣

الأرام: الطباء البيض، و احدها رئم. العرصات: الساحات واحدها عرصة. القيعان: جمع قاع و هو

١- و روى أبوزيد بعده: رءاء تسح الريح في جنباتها كساها الصبا سحق الملاء المذيل (الجمهره ١٢٣)

٢- لسان العرب (شمل)؛ قارن لين : نفس المادة.

٣- و روي: ترى بعير الصيران، والصيران و الأصورة واحدها الصوار و هو القطيع من البقر و الطباء.

المنخفض من الأرض.

گویی که پشک آهوان سپید موی در دشتها و دامنه‌های فرودین آن سامان دانه‌های [پراکنده] پلیل است.

۴- كَأَنِّي غَدَاةَ الْبَيْنِ يَوْمَ تَحْمَلُوا لَسَدَى سَمَرَاتِ الْحَيِّ نَاقِفُ حَنْظَلٍ

الغداة: الضحوة. البين: الفرقة. تحمّلوا: ارتحلوا. سمرات جمع سَمرة: من شجر الطلح. الحي: القبيلة، والجمع أحياء. ناقف الحنظل: الذي يستخرج الحَبَّ منه. و الحنظل نبات يمتد على الأرض كالبطيخ و ما شاكلة، و هو شديد المرارة.

در بامداد جدایی آنگاه که آهنگ کوچ کردند، در کنار درختچه‌های افاقیای آن دودمان [چنان می‌گریستم که] گویی شرنگ دانه می‌کردم.

۵- وَوُفُوا بِهَا صَحْبِي عَلَيَّ مَطِيَّهُمْ يَقُولُونَ لَا تَهْلِكُ أَسَى وَ تَجَمَّلُ

نصب و قوفا على الحال و مفرده واقف بمنزلة الشهود و الركوع في جمع شاهد و راع. الصحب جمع صاحب. المطي و المطايا و المطيات: المراكب، واحدها مطية [تذكر و تؤنث] فالبعير مطية، و الناقة مطية.

۱- و روی أبوزید بعده:

فدع عنك شيئاً قد مضى لسبيله ولكن على ماغالك اليوم أقبل

وقفت بها حتى إذا ما ترددت عمایة محزون بشوق موکل.

الأسى: الحزن. قيل هو منصوب على المصدر فكأنه قال لاتأس أسى و قيل هو مصدر وضع موضع الحال و التقدير لاتهلك آسيا و قيل هو منصوب لانه مفعول له.

یاران که اشتران خویش را در کنارم نگاه داشته بودند [از سر مهربانی] گفتند بردباری پیشه کن و خود را از اندوه مکش.

۶- وَإِنْ شِفَائِي عَبْرَةَ مُهْرَاقَةَ فَهَلْ عِنْدَ رَسْمِ دَارِسٍ مِنْ مَعْوَلٍ^۱

العبرة: الدمعة. المهرق و المراق: المصبوب. معول: موضع البكاء و العويل، و يحتمل أن يكون المراد بالمعول موضعا ينال فيه الحاجة كما تقول معولنا على فلان، فالمعول بهذا المعنى: المعتمد و المتكل عليه.

و داروی درد من اشک ریزان من است و آیا در میان این بازمانده های فرسوده جایی برای گریستن می توان یافت؟

۷- كَدَّأَبَكْ مِنْ أُمَّ الْخُوَيْرِثِ قَبْلَهَا وَ جَارَتْهَا أُمَّ الزَّبَابِ بِمَا سَلِ

الدَّأَبُ و الدَّأَبُ بِسُكِينِ الهمزة و فتحها: العادة. و أصل هذه الكلمة تفييد متابعة العمل و الجهد في السعي. قال الله تعالى: «كذاب آل فرعون»^۲.

۱- و روي: و إن شفائي عبرة لوسفحتها. سفحت: صببت وفي التباين بين قوله «لم يعف رسمها» في البيت الأول و بين قوله في هذا البيت «عند رسم دارس» أقوال. منها: إن الرسم قد درس بعضه و بقي بعضه و قال بعضهم بل يريد الشاعر الاستقبال، كأنه قال فهل عند رسم سيدرس بمرور الدهر عليه و هو الساعة باقي (شرح ابن الأنباري ۲۶ و شرح التبريزي ۲۰).

۲- سورة آل عمران آية ۱۱.

آنچه امروز از سوی او برسر تو می‌رود، همانند است با آنچه بیشتر از سوی «ام‌الحویرث» و همسایه‌اش «ام‌الرباب» در «مأسل» تو را سراغ گرفت.

۸- إِذَا قَامَتَا تَضَوَّعَ الْمِسْكُ مِنْهُمَا نَسِيمَ الصَّبَا جَاءَتْ بَرِيًّا الْقَرْنُفَلِ^۱

ضاع الطيب و تَضَوَّعَ: انتشرت رائحته. نصب نسيم الصبا لأنه قام مقام نعت لمصدر محذوف؛ التقدير تَضَوَّعَ الْمِسْكُ مِنْهُمَا تَضَوَّعًا مِثْلَ نَسِيمِ الصَّبَا وَقِيلَ عَلَى الْمَصْدَرِ كَأَنَّهُ فِي التَّقْدِيرِ تَسَمَّ تَسَمُّ الصَّبَا وَ نَسِيمَ الصَّبَا تَسَمَّهَا. رى القرنفل: رائحته.

آن دو چو برخیزند بوی خوش مشک از آنان برخیزد به سان نرمباد خاوران که بوی می‌خک را با خود [به ارمغان] آورده باشد.

۹- فَفَاضَتْ دُمُوعُ الْعَيْنِ مَنِيَّ صَبَابَةً عَلَى النَّحْرِ حَتَّى بَلَ دَمْعِي مَحْمَلِي

فاضت: سالت، الصباية: رقة الشوق، النحر: أعلى الصدر، المحمل: حمالة السيف و الجمع المحامل، و الحمائل جمع الحمالة.

از شور دلدادگی باران اشک چنان بر سر و سینه‌ام باریدن گرفت که بند شمشیرم تر شد.

۱۰- أَلَا رَبَّ يَوْمٍ لَكَ مِنْهُنَّ صَالِحٍ وَلَا سَيِّمًا يَوْمَ بَدَا زِعْرٌ جُلُجُلٍ^۲

۱- و روي: إذا التفتت نحوي تَضَوَّعَ رِيحًا.

۲- و روى أبوزيد: أَلَا رَبَّ يَوْمٍ لِي مِنَ الْبَيْضِ صَالِحٍ. و روي: أَلَا رَبَّ يَوْمٍ كَانَ مِنْهُنَّ صَالِحٌ وَ أَلَا رَبَّ يَوْمٍ صَالِحٌ لَكَ مِنْهُنَّ وَ لَكَ مِنْهُمَا [و الضمير لأم الحویرث و الرباب]. (الجمهرة ۱۲۵)

ألا أداة تتبدأ بها الجملة للتنيبه. ربّ: تكون للتقليل او للتكثير بحسب سياق الكلام. دائرة جلجل: غدیر ماء یروی أنّ امرء القیس لقی فیہ یوما محبوبته عنیزة.

چه بسا روزی خوش که در کنار ایشان سپری کردی بویژه آن روز که تو را به [چشمه] «دائرة جلجل» گذار افتاد.

۱۱- وَيَوْمَ عَقَزْتُ لِّلْعَذَارَى مَطِيئَتِي فَيَا عَجَبًا مِّن كَوْرِهَا الْمُتَحَمِّلِ

عقرالبعير: قطع إحدى قوائمه ليسقط و يتمكن من ذبحه، عَقَرَ الحيوان ذبحه. عذارى جمع عذراء وهي البكر. الكور: الرحل بأداته. التحمّل: حمل الشيء على مشقة وجهه.

و روزی که اشتر خود را برای آن دوشیزگان پی کردم و چه شگفت انگیز بود بار و بنه سنگین آن.

۱۲- وَيَا عَجَبًا مِّن حَلِّهَا بَعْدَ رَحْلِهَا وَيَا عَجَبًا لِلجَّازِرِ الْمُتَبَدِّلِ

و چه شگفت انگیز بود بی زین و برگ شدن آن پس از آنکه آنرا زین و برگی بود و چه شگفت برانگیز بود پی کننده دست و دل باز آن.

۱۳- فَظَلَّ الْعَذَارَى يَزْتَمِينَ بِلَحْمِهَا وَ شَحِيمِ كَهْدَابِ الدَّمَقْسِ الْمُفْتَلِ

۱- و روی أبوزید: من رحلها المتحمل. ویلیه:

تدار علینا بالسديف صحافها و یوتی إلینا بالعبيط المثل.

ظَلَّ فَلَانٌ يَفْعَلُ كَذَا - ظَلًّا وَّ ظُلُولًا: فعله نهارا. و يقال: ظَلَّ يَفْعَلُ كَذَا: دام على فعله. الهُدَّاب و الهُدَّب: إسمان لما استرسل من الشيء، نحو ما استرسل من الأشفار، و من أطراف الأثواب، والواحدة هداية و هدبة. الدمقس: الحرير الأبيض.

آنگاه دوشیزگان [از سر شوخی و سرمستی] به پرتاب کردن گوشت و پیه آن به سوی هم پرداختند، پیهی که همچون رشته‌های سفید ابریشم تافته بود.

۱۴- و يَوْمَ دَخَلْتُ الْخِذْرَ خِذْرٌ عُنَيْزَةٌ قَالَتْ: لَكَ الْوَيَالُتُ إِنَّكَ مُزْجَلِي

الخدر: اليهودج، عنيزة: إسم عشيقته و هي ابنة عمّه. و قيل عنيزة لقب لها و إسمها فاطمة. و قيل بل إسمها عنيزة و فاطمة غيرها^۱. لك الويالات: أكثر الدارسين على أن هذا دعاءً منها عليه، و زعم البعض انه دعاء منها له في معرض الدعاء عليه. الويالات: جمع الويلة، والويلة: الفضيحة و البلية^۲. أَرْجَلُهُ: صيره راجلاً.

و آن روز که به درون کجاوه «عنیزه» شدم و او گفت: وای بر تو!، مرا وادار می کنی پیاده شوم.

۱۵- تَقُولُ وَقَدْ مَالَ الْغَبِيْطُ بِنَا مَعَا: عَقَّرَتْ بَعِيْرِي يَا امْرَأَ الْقَيْسِ فَاَنْزِلِ

الغبیط: اليهودج، و قيل هو قَبْبُهُ. عَقَّرَتْ بَعِيْرِي: أتعبته، جرحته.

او که می دید کجاوه، ما را به يك سوی كج کرده بود، می گفت: شترم را از پای درآوردی، امرء القیس [تو را به خدا] پیاده شو!

۱- شرح الزوزنی (۱۲).

۲- کتاب العین (ویل).

۱۶- فقلت لها: سيري و أزخي زمامه ولا تبعديني من جناك المَعْلَلِ

الْجَنَى إِسْمٌ لَمَّا يُجْتَنَى مِنَ الشَّجَرِ. وَالْجَنِيَّةُ: مَا جُنِيَ لِسَاعَتِهِ مِنْ كُلِّ ثَمَرٍ. جَعَلَهَا بِمَنْزِلَةِ شَجَرَةٍ لَهَا جَنَى، وَ مَا يَصِيبُهُ مِنْ رَائِحَتِهَا وَقَبْلِهَا، بِمَنْزِلَةِ مَا يَصِيبُهُ مِنْ رَائِحَةِ الشَّجَرَةِ وَ ثَمَرِهَا. الْمَعْلَلُ: الشَّاعِلُ وَالْمُلْهِي. وَ الْمَعْلَلُ بَفَتْحِ اللَّامِ، أَي: الَّذِي عُغِّلَ بِالطَّيْبِ.

و من به او گفتم: راه خود را در پیش گیر و مهار شتر را فروهل و مرا از بر و بار دلفریب و خوشبویت بی بهره مخواه.

۱۷- دَعِيَ الْبَكْرَ لَا تَنْزِي لَهُ مِنْ رِدَافِنَا وَ هَاتِي أَذْيِقِينَا جَنَاةَ الْقَرْنَفَلِ^۱

جناة: كل ما يُجتنى.

اشتر جوان را واگذار و از اینکه هر دو بر آن سواریم دل مسوزان و بگذار از دهانت که چون گل میخک و میوه های خوشبو است بهره گیریم.

۱۸- فَمِثْلِكَ حُبْلَى قَدْ طَرَقَتْ وَ مُرْضِعٍ فَالْهِيتُهَا عَنِ ذِي تَمَائِمِ مُحْوِلٍ^۲

فمثلك: مخفوضة بإضمار ربّ، أراد فرب امرأة حبلى. الطروق الإتيان ليلاً. المرضع: التي لها ولد رضيع. التمام: العوذ، واحدها تميمة. المحول: الذي أتى عليه الحول.

۱- و روی جَنَى كَالسَّفَرَجَلِ وَ روى أبو زيد بعده:

بشعر كمثل الافحوان منور نقي الثنايا أشنب غير أثقل (الجمهرة ۱۲۶).

۲- و روی سیبویه: و مثلك بكرا قد طرقت وثيا فالهيتها عن ذي تمام مَعْلَلِ (الكتاب ۱۶۳/۲) وَ الْمَعْلَلُ أَي الْمُرْضِعُ وَ أُمُّهُ حَبْلَى.